

[illegible]

مقطع
حساس کنونی

از اینجا تا کجا می شود
فره پخته ماند؟

در یکی از شهرهای
اتریش زن و شوهر
فرهیخته‌ای زندگی
می‌کردند که هریک
به‌نوبه خود مال و اموالی
به ارث برده‌بودند و
بدون آن‌که نیاز به
کارکردن داشته‌باشند



امید مهدی نژاد
طنزنویس

در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی می‌کردند و اوقات خود را که تماماً اوقات فراغت بود، صرف پرداختن به تعلقات فرهنگی و هنری و تئاتر و سینما و گالری و سایر سوسول بازی‌ها و فریختگی‌ها می‌کردند. روزی بستجی به خانه آنها آمد و دو عدد بلیت کنسرت بزرگ آثار بیهوو به رهبری فون کارایان را که فرداش در آصفی تئاتر بزرگ وین برگزار می‌شد به آنها داد. زن و شوهر هرچه فکر کردند کدام یک از دوستان آنها این مهم را به آنها کرده به نتیجه‌ای نرسیدند. پس تصمیم گرفتند از بلیت‌ها استفاده نکنند و به کنسرت بروند و اهداکننده بلیت را که حتما خودش نیز به کنسرت خواهد آمد، همان جا ببینند و نوع خود شگفت‌زده شوند. آنها فرداش به آصفی تئاتر بزرگ وین رفتند، اما هرچه در لابی به چهره حاضران نگاه کردند هیچ‌کدام آن‌ها نشناختند. پس به تماشای کنسرتشان و بعد از پایان کنسرت نیز مدتی در کنار در خروجی ماندند تا شاید اهداکننده بلیت را ببینند، اما باز هیچ آشنایی نداشتند. زن و شوهر هرچه فکر کردند، اما راه‌شده نکردند. پس به خانه برگشتند، اما همین که در خانه را باز و چراغ را روشن کردند، متوجه شدند خانه آنها خالی شده و هیچ‌کدام اسباب و اثاثیه در جای خود نیست. در این لحظه زن به شوهرش گفت: حالا متوجه شدی چه‌کسانی بلیت‌ها را برای ما فرستاده بودند؟ شوهر به زنش گفت: این‌که دقیقا چه‌کسانی بودند خیر، اما متوجه شدم حالا آنها چه بوده‌است. زن به شوهرش گفت: از این‌که احساسی داری؟ شوهر به زنش گفت: از این‌که دزدان در کشور ما شخصی فریخته هستند و او از اتفاقات فرهنگی و هنری که در جریان است باخبرند از سویی خوشحال و از سویی ناراحت. چه‌سو ناراحت؟ شوهر به زنش گفت: ول کن بدم. حوصله فریختن ندارم، الانه که فحش می‌دهم. زن کرد و با پختن تماس گرفت و گزارش سرقت داد و موقتا خاموش شد.

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

سه‌شنبه ۳۰ دی ۱۳۹۹ | ۵ جمادی‌الثانی ۱۴۴۲ | صفحه ۱ | سال بیست و یکم - شماره ۵۸۵۷ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Tuesday - January 19, 2021

وضعیت آب و هوای امروز
 تهران ۱۲ / ۳ ☀️
 اردبیل ۴ / -۶ ☁️
 بیرجند ۱۶ / -۳ ☀️
 بجنورد ۱۴ / -۲ ☀️
 خرم‌آباد ۱۲ / -۱ ☀️
 زنجان ۶ / -۳ ☀️
 شهرکرد ۱۱ / -۱۰ ☀️
 یزد ۱۸ / ۳ ☀️

اوقات شرعی:

غروب آفتاب: ۱۷/۱۸	اذان ظهر: ۱۲/۱۵
نیمه شب شرعی: ۲۳/۳۱	اذان مغرب: ۱۷/۳۸
طلوع خورشید (فردا): ۱۷/۱۲	اذان صبح (فردا): ۵/۴۴

قصه‌های
مادر بزرگم

خدایا بیا مرزد

خدا بیامرزد
کربلایی را

👋 پیرزن حرف می‌زد

گل‌های سرخ ریز دامانش
ز کنار گل‌های فرش
می‌گذاشت و نگاه می‌کرد
حرف می‌زد و نگاهم
نمی‌کرد، انگار که با خودش
حرف می‌زند یا با همان
گل‌های سرخ ریز روی دامانش یا با گل‌های
فرش دست‌یاف شصت، هفتاد ساله‌اش.
خاصه با هر که بود یا نمی‌بود؛
تاژگی شنیدم برا خودش کسی نبود،
طاق و بارویی، بی و بین چی ساخته... چه کرده.
بی‌الف بچه بود که پدر مادرش موندن ریز آوار،
ز زلزله کل روستا رو کرده بود تل خاک، قیامتی بود.
اقبال‌امان درد بود که تابستون بود و بعضیا تو
بهار خواب و پشت‌بوم و حیاط خوابیده بودند، اصلا
فقط همین‌ها رازنده موندن. هاگه کسی دیگه ا هم
نشد از ریز آوار در اومد موندن. اوون که رو آوار رو
از روش برداشته بودند، این بی‌الف بچه رو چندی
خودمون از زیر تیر چوبی کشیدیم بیرون، چند
نفس بعد وقتی بابا ننهش رو از زیر آوار در اوردیم،
نفس‌شون بریده بود. بچه موند بی‌کس و کار،
هنوز درست دست و پا نش رو نمی‌شناخت،
هنوز کامل نمی‌توانست حرف بزنه،
کربلای زاده خیرش بود، اومد ریز بال و بر بچه
رو گرفت، چندتا بچه‌های بی‌کس و کار جامونده،
از زلزله رو برد پیش خودش و گرفت به چوپونی،
کربلایی گوسفند زیاد داشت، پیش‌تر چوپون
داشت مز می‌داد گوسفنداش رو بچپونه اما
بعد که بچه‌ها رو برد پیش‌شون به چوپونی و
گوسفنداش رو سپرد بهشون، بعضی شایع
گوسفند بودن که کربلایی بچه پتیم‌ها رو گرفته به
کار مفت امان من دلم روشن بود، می‌شناختم
کربلایی رو، بچه‌ها که از آب و گل در اومدن کربلایی
گوسفندها رو بپخش کرد بین خودشون، آخوند
صدا کرد، اومدن کاغذ کردند گوسفندهای
می‌چروندن بشه رازنده خودشون، بعد هم براشون
زن رفت، و راهی‌شون کرد دنبال زندگی‌شون.
تاژگی شنیدم پسرکی که از زیر تیر چوبی کشیدیم
بیرون برا خودش کسی شده، گواداری ارامناخته.
پول به پتیم خونه هم می‌ده که خرج بچه پتیم‌ها
کنه، کربلایی رو خدا بیمارزه، خیلی سال پیش
رفت از زیر خاک.

پیرزن با گل‌های سرخ و ریز روی دامانش بازی
می‌کرد و همچنان انگار برای آنها می‌گفت،

گفت و گو با سید امیر عرب، مدیر کافه داونتیس

پذیرایی به صرف حال خوب

➤ به ظاهر نامش که نگاه

طاهره آشتیانی
روزنامه‌نگار

می‌کنی انگار یک مکتب ادبی یا رشته هنری است مثل کویتسم. داونوتیسم اما نام یک کافه است که گفته سیدامیر عرب، مدیر این کافه تشکیل شده از دو نام، داون و اوتیسم. نام دو بیماری که ریشه در اختلال ژنتیک دارند. نام کافه را گذاشته‌اند داونوتیسم چون همه گردانندگان آن یا مبتلا به سندرم داون هستند یا اوتیسم. تان‌اوتیسم یا تان در این کافه فعالیت می‌کنند تا کافه تبدیل به یک محدودیت‌هایی داشته باشند، اما توانمند هم هستند و می‌توانند قهوه و اسپرسو و آش رشته و سیرک و بقیه خوراکی‌هایی را که در یک کافه می‌تواند سرو شود، آماده کنند و خودشان آنها را به مشتری‌ها بدهند.

برادر مدیر کافه که نامش وحید است، مبتلا به سندرم داون است و یکی از معدود توان‌یابان جهان است که می‌تواند با دستگاف حرفه‌ای، اسپرسو آماده کند. وحید تقریباً تمام وقت در کافه حضور دارد و آن‌تهایی نیست که زود خسته شود یا حوصله‌اش سر برود. دختر آقای عرب هم مبتلا به اوتیسم است اما او هم خستگی‌ناپذیر است.

نام کافه داونتیسم چند سال قبل سرزبان‌ها افتاد با این فکت خبری که کافه‌ای در تهران دایر شده که تنها کافه در دنیاست که گردانندگان آن توان‌یابان مبتلا به سندرم داون و اوتیسم هستند. به اصطلاح خردمند مثل تک‌تیر و ترکیز و مردم زیادی راهی این کافه شدند و عکس‌های زیادی از آنجا را می‌بینید. کافه‌های اجتماعی شد. اما به مرور خبرهای این کافه به حاشیه رفت و جستجو و گریخته خبر رسید که با مشکلاتی رو به رو شده. سال قبل با شیوع کرونا کافه‌ها با مشکلات زیادی روبه‌رو و تعداد زیادی از آنها تعطیل شدند. اما دیروز با خبری که به دست ما رسید متوجه شدیم کافه داونتیسم همچنان فعال است و با همان نیروهای سابقش از مشتریان خود پذیرایی می‌کند.

کافه در حاشیه دریاچه خلیج فارس است و بالاتر از باز مان لندن. در دوره کرونا تا ۱۸ ساعت؛ هر چند مدیریتش می‌گوید بقیه کافه‌ها تا ساعت ۸ بازنده اما چرا این کافه با همه شرایطی که دارد ساعت کارش کمتر است، دلیلش معلوم نیست.

خیران بخوانند

مدیر کافه داونتیسیم از بدعهدی و بدقولی مسؤولان بهزیستی هنوز هم گلایه‌مند است. آنها در برنامه زنده تهران، ۲۰ به دیارکنندگان این کافه قول می‌دهند به آنها هم کمک مالی می‌کنند و هم به آنها وسیله می‌دهند. اما بنا به دلایلی که هنوز هم چرایی آن مشخص نیست زیر قول‌شان می‌زنند و این تنها کمکی به آنها نمی‌کنند بلکه باعث می‌شوند خانواده‌هایی که برای تأسیس این کافه از ۱۵ میلیون تومان تا ۱۵۰ میلیون تومان سرمایه‌گذاری کرده بودند یا پس بکشند و پول خود را پس بگیرند. کافه داونتیسیم بعد از این بدعهدی، روزهای سختی را پشت سر می‌گذارد و به سختی روی پای خود می‌ایستد. آنها حتی نمی‌توانستند میز و صندلی به تعداد کافی برای کافه تهیه کنند تا این‌که خبری پیدا شده و به آنها ۸۵ میلیون تومان وام قرض‌الحسنه می‌دهد و آنها میز و صندلی تهیه می‌کنند اما می‌دو میلیون تومان قسط وام را پرداخت می‌کنند. آقای عرب می‌گوید ما به دلیل محدودیت مالی و این‌که نمی‌توانیم تبلیغات زیادی داشته باشیم، توانستیم استایتم نظر خیران را به سمت کافه کارآفرینی برای توان‌یابان بفرستاد و اوتیسیم جلب کنیم. اما خودمان دست به کار شده‌ایم و برای زنان سرپرست خانوار و مادرانی که فرزند مبتلا به سندرم داون و اوتیسیم دارند، کارآفرینی کرده‌ایم. آنها صنایع دستی آماده می‌کنند و ما آنها را می‌فروشیم و از این طریق آنها می‌توانند بخشی از مخارج زندگی توان‌یابان را تأمین کنند. به کارکنان کافه هم حقوق می‌دهیم. فقط به آنهاهی استدمز داده نمی‌شود که تحت تکفل پدر یا مادرشان هستند و حقوق بازنشستگی آنها را که فوت کرده‌اند، دریافت می‌کنند و اگر ما به آنها استدمز بدهیم، حقوق آنها قطع می‌شود که این منطقی نیست، چون امکان دارد کافه ما جمع شود اما آن حقوق دائمی است و بهتر است که قطع نشود. چنین افرادی به کافه می‌آیند تا هم حال‌شان خوب باشد و هم کار یاد بگیرند و از حرفه‌ای که آموخته‌اند در جاهای دیگر استفاده کنند.



عده بگیرند و مثلا کارهای کافه را انجام دهند، باید
صبور باشی و پذیری سنگ زیر آسباب هستی. همه
آدم‌ها توانمندنی‌هایی دارند. اگر ما صبور باشیم و
به آنها فرصت بدهیم، خلاقیت و کارآموزی آنها روز
پیدا می‌کند. برخی از اعضای کافه دوتیسم روزی
دو ساعت کار می‌کنند و بعد به خانه می‌روند و
چند نفری هم هستند که تمام وقت حضور دارند.
ما محدودیتی برای آنها ایجاد نکرده‌ایم و اجازه
دادیم‌مانا به هر حوصله و توان‌شان در کافه حضور
داشته باشند.

فعالیت با پروتکل‌های بهداشتی

آقای عرب می‌گوید: کرونا بسیاری از کسب و کارها را از بین برده. ما هم آن اوبال مدتی تعطیل بودیم. اما با رعایت همه پروتکل‌ها کافه را باز کردیم و فعالیت را از سر گرفتیم. یکی از خیران دستگاه ضد عفونی‌کننده‌ای برای ما آورد که کارکنان مدام دست‌ها و کف کش‌های خود را ضد عفونی می‌کنند. میز و صندلی‌ها هم بعد از رفتن هر فرد ی گروهی ضد عفونی می‌شود.

هیستم از ماسک استفاده می‌کنیم. توان پایان کار، سیسمانی حساسی دارند. اما خدا را شکر از زمان شیوع کرونا تا امروز به دلیل رعایت پروتکل‌ها و فاصله‌گذاری اجتماعی هیچ‌کدام به کرونا مبتلا نشده‌اند. حضور در کافه و داشتن فعالیت روحیه آنها را تقویت کرده و زمانی که حل‌شان خوب باشد می‌درشان شود. سیستم‌های بدنشان به این تقویت می‌شود. قبل از کرونا مدراس، دانش‌آموزان را به کافه می‌آوردند تا آنها از نزدیک فعالیت‌های ما را ببینند و پیاموند که هیچ محدودیتی نمی‌تواند جلوی کار و فعالیت را بگیرد و آدم‌ها را خانه‌نشین نکند. چه‌ای ما انگیزه بالایی برای کار دادن و همه می‌کنند. این‌ها ثابت می‌کند اختلالاتی ندارد و در اوایل اوپسیم نباید باعث شدن بخشی از مردم جامعه در خانه بمانند و نتوانند کاری انجام دهند. [



را به نگاه کردن آسمان از پشت پنجره بدل کردند.

اما حالا دیگر کم‌کم همه دارند به این سبک زندگی جدید عادت می‌کنند. سبک زندگی به سستی می‌رود که اگر همین الان هم همه واکسن کرونا را بزنند و زندگی‌ها به روال عادی برگردد، بازهم ردی از سبک زندگی کرونایی با مردم باقی خواهد ماند. کسی چه می‌داند؟ شاید دوران سپاسگرا نیز مثل دوران پساطاعون در اروپا، شاهد انقلاب‌های فکری و سبک‌های زندگی متفاوت و دستاوردهای جدیدی باشد. شاید بسیاری از مدارس و مراکز آموزشی که در این دوره از سر اجبار، آموزش مجازی و گردهمایی‌های مجازی را تجربه کرده‌اند، بعد از کرونا بازهم به این تجربه موفق بپردازند و تصمیم بگیرند همین رویه آموزش مجازی را پیش ببرند.

یکی از دستاوردهای دوران کرونا، انس بیشتر با اینترنت و آموزش مجازی در مناطق دورافتاده بود. مناطقی که تا پیش از این به دلیل دورافتاده و صعب‌العبور بودن یا مدرسه نداشتند یا اگر هم داشتند معلم دائمی نبود و حالا به‌راحتی با آموزش برخط، تحصیل و آموزش رایج می‌گیرند. البته از این به‌نویس باید گذشت که در بسیاری از مناطق دورافتاده هنوز هم همان مشکلات سخت و بزرگ وجود دارد عوض شده. مثلاً در روستایی که تا پیش از این کودکانش مجبور بودند برای تحصیل کیلومترها پیاده‌روی کنند تا به مدرسه‌ای در چند روستا آن‌طرف‌تر برسند، حالا هم باید کیلومترها پیاده‌روی کنند تا به نقطه‌ای برسند که آتین و اینترنت برای وصل شدن به آموزش برخط مهیا باشد. اما به‌هرحال، جریان آموزش مجازی می‌تواند نویدی باشد برای مناطق دورافتاده‌ای که شاید آینده تحصیلی کودکان‌شان با آموزش مجازی با راحتی بیشتری رقم بخورد.

طرحی نو

مدرسه‌هایی است از این‌که مدارس قرار است باز شود یا نه. یک روز مسؤولی می‌گوید: مدارس باید با فروکش کردن کرونا بازگشایی شوند و به‌صورت حضوری

به فعالیت آموزشی‌شان ادامه دهند و روز بعد، مسؤولی دیگری می‌گویند ابدا نباید مدارس دوباره بازگشایی شوند و تحصیل حضوری برابر است با شروع پیک جدید کرونا. حالا چند روزی است والدینی که فرزندان محصل دارند وقتی به هم می‌رسند صحبت‌شان از مدرسه بچه‌ها پیش می‌دهد و دلهره این‌که اگر باز شود، چه قرار است برایشان پیش بیاید و اگر باز نشود، وضعیت درس و تحصیل‌شان چگونه خواهد بود. قرار است به کجا برسد؟ ما دیگر کمک‌ها داریم به این شکل جدید مدرسه رفتن عادت می‌کنند. اوایل شیوع کرونا و تعطیلی مدارس حضوری، ذوقی زیرپوست دانش‌آموزان دودید و چشم‌هایشان برق زد از این‌که قرار است چند هفته‌ای تعطیل باشند و در خانه و پای‌تختن همراه و رایانه به درس‌شان برسند. اما وقتی معلوم شد این تعطیلی و ندیدن دوستان و بازی نکردن و ندیدن در حیطه مدرسه قرار است خیلی بیشتر از چند هفته ادامه پیدا کند، کم‌کم بچه‌های توی خوششان رفتند و سودای بازی و دیدن و کرم‌کرم کردن با دوستان